

چه باید کرد ؟

SCO

کانون آرمان شریعتی

SCO1385@Gmail.com



رضا علیمانی

شماره مقاله : ۱۰۱۲

تعداد صفحه : ۱۳

آفرین بررسی : ۸۷/۰۵

تاریخ تمریر : ۱۳۸۶

www.shandel.org

موضوع : نقد استراتژی نیروهای سیاسی در وضعیت کنونی ایران

تأکید بر تکثر، پرهیز از توهم

مقدمه :

پرسش "چه باید کرد" معمولاً در زمان ابهام و بحران پیش می‌آید. امروز نیز چنین است. به‌علاوه آن که این پرسش، امروزه با یک نگاه و توقع نزدیک‌بین و کوتاه‌مدت مطرح می‌شود و نیز در پس زمینه طرح سؤال و یا فضا و روحیه حاکم بر جستجوی پاسخ، معمولاً، بخشی و نه همه جامعه سیاسی و فعالان تحول‌خواه مد نظر قرار می‌گیرد. طرفداران سیاست‌ورزی "انتخاباتی" و هواداران سیاست‌ورزی مبتنی بر "تهییج" بر خواسته "رفراندوم" و "نافرمانی مدنی"، هر یک، دیگری و دیگران را در نظر نمی‌گیرند. البته این نکته که هر یک چقدر بر بستر واقعیات حرکت می‌کنند و "تحلیل"شان تا چه اندازه مبتنی بر "تمایل"شان است، خود مسئله دیگری است.

آسیب‌شناسی برخی "چه باید کرد"ها :

راه‌های تازه معمولاً از درون نقدهای جدی بیرون می‌آیند، نقدهایی مسئولانه و نه مرثیه‌خوانی یا س‌آفرین و انفعال‌زا.

ما از رجزخوانی و مرثیه‌خوانی، و نوسان بین این دو، در یک صد سال تحول‌خواهی‌مان، آسیب فراوانی دیده‌ایم. (حکایت جیک‌جیک مستان و سرمای زمستان!) پس باید این درس را بیاموزیم که نه در هنگام فتح رجز بخوانیم و توانایی خود را بیش از واقع و توانایی طرف مقابل را ناچیز بیان‌کاریم و با رجز خود طیف مقابل را تحریک به سرکوب خود کنیم و نه در هنگام شکست و عقب‌نشینی مرثیه بسراییم و انفعال بپراکنیم. راه‌حل، نقدهای جدی اما مسئولانه و رو به پیش و دارای راهکار است. بدون ساده‌سازی، بدون توهم و با صراحت و شفافیت.

در هنگامه بحران و سنگینی بار پرسش "چه باید کرد" بر ذهن و روان‌مان، به سراغ تاریخ می‌رویم و این خود بسیار مثبت است. روندی دیدن پدیده‌ها و کلان‌نگری و نگاه از بالا و بیرون، و چاره‌جویی مشکلات به دور از روزمرگی‌ها و ریزینی‌ها.

در بیش از یک صد سال اخیر نگاه‌های تاریخی و چاره‌جویی‌های کلان نیز زیاد داشته‌ایم و البته برخی - و یا بسیاری‌شان - راه‌حل‌های جهانی و رایج و مرسوم بوده است که روشنفکران و فعالانِ دل‌سوزِ سیاسی ما نیز آنها را به زبانِ ما ترجمه کرده‌اند و با تاریخ و نگاهِ تاریخیِ بومی ما نیز آغشته‌اند. در هر حال برخی از مهم‌ترین چاره‌جویی‌های کلان و تاریخی که در این یک صد ساله مطرح کرده‌ایم چنین بوده است:

- قانون و پارلمان تا بتوان قدرتِ مطلقه‌ای که مشکل و مانعِ اصلیِ رشد و ترقی ما بوده را محدود و مقید کرد

- اندیشه و تفکر اعم از سواد و آگاهی، نوزاییِ دینی، اندیشهٔ مدرن و فلسفهٔ غیرِ مقید به دین تا مردمانِ آگاهی یابند، تا حرکتِ برگشت‌ناپذیر شود و تا مبناهای فلسفی و بنیان‌های نظری برای اصلاح و تغییرِ حوزهٔ سیاست و اجتماع فراهم شود و...

- مبارزهٔ طبقاتی، چون علتُ العللِ مشکلات، سلطهٔ طبقاتی است و راه‌حل نیز در مبارزهٔ طبقاتی است.

- مبارزهٔ ضد استعماری، چرا که استبدادِ داخلی تنها به پشتوانهٔ استعمارِ خارجی دوام می‌آورد و چرا که استبدادِ داخلی بجایِ منافعِ مردم و میهن، حافظ و ژاندارمِ منافعِ خارجی است و...

- تشکیلات و سازمان، برای این که نیرویِ پراکندهٔ ما را برای مقابله با دشمنِ جمع و سازماندهی کند، به ما امکانات و پوشش دهد و کادرها و مدیرانی برای مبارزه و برای ادارهٔ جامعه فراهم آورد.

- مبارزهٔ مسلحانه، تنها با زبانِ سلاح و با قدرت و زور می‌توان دشمنِ قدرت‌مند را شکست داد.

- انقلاب، نظامِ استبدادی غیرِ قابلِ اصلاح است و هر اصلاحی را پس می‌زند و هر مخالفی را سرکوب می‌کند و چون قدرت‌مند است باید با قدرتِ مردم مقابل‌اش ایستاد و ساقط‌اش کرد.

- اصلاح، ساختِ قدرت یک دست نیست و قابلِ اصلاح است. ضمنِ آن که اصلاحاتِ تدریجی مفیدتر از انقلاباتِ ناگهانی و تخریبی است.

- اقتصاد آزاد و بخش خصوصی مستقل، آزادی سیاسی بی‌پشتوانه است و تا آزادی اقتصادی واقعی و بخش خصوصی مستقل که بتواند به قدرت سیاسی شکل بدهد و قید و بند بزند، وجود نداشته باشد، نمی‌توان به آزادی سیاسی با پشتوانه و برگشت‌ناپذیر رسید.

- همبستگی ملی، تا ما به روحیه و عرق ملی دست نیابیم و تا جناح‌های مختلف، از جمله طیف‌های اقتدارگرا، به این آگاهی و فهم نرسند که می‌بایست همگان بر حول محور رشد و ترقی ایران، با حفظ هویت و منافع خود، تلاش مشترک کنند، هیچ راه نجاتی نداریم.

- نهاد مدنی و حوزه عمومی، حوزه عمومی هم تفکر ساز و آگاهی‌ده است، هم سازمان‌گر و هم سازنده و یا حداقل محدود و مقیدکننده قدرت دولت. قدرت تنها در نهاد دولت و یا وضعیت بسیج همگانی توده‌وار نیست بلکه نهادهای مدنی اعم از اصناف و احزاب و شوراهای و انجمن‌های غیردولتی نیز قدرت‌مندند. به ویژه شور شوراهای مدتی بسیار شورانگیز بود.

... آنچه در همه این راه‌ها، که هر یک بخشی از حقیقت را با خود حمل می‌کنند، وجود دارد توجه به توانایی قدرت مطلقه در تاریخ درازنای ما از یک سو و ناتوانی و بی‌پشتوانگی مردم و فعالان تحول‌خواه از سوی دیگر است. مشکل اصلی از منظر بسیاری همین قدرت مطلقه است که سابقه‌ای دیرپای در تاریخ و فرهنگ ما دارد. البته صاحب‌نظران در علل پیدایش و استمرار قدرت مطلقه، سخنان متفاوت و گاه مکملی دارند اما در توان‌مندی سیاسی، اقتصادی و توجیه‌گری فرهنگ مشروع‌ساز آن، نظر تقریباً یکسانی وجود دارد. به هر حال درد آن است که شریعتی از آن به عنوان زر و زور و تزویر یاد می‌کرد. اما این که کدام یک از این سه مؤلفه اصلی‌تر و سازنده دیگری است و در نتیجه به کدامین باید توجه بیشتری داشت، سخنان متفاوت است و راه‌حل‌ها و راهکارها، گوناگون. ضمن آن که در ارتباط و همبستگی تنگاتنگ و دیالکتیکی بین آنها باز سخنان یکسان است.

بر راه‌حل‌های درازمدت عراق نکنیم و توهم نزدیک‌بینانه و کوتاه‌مدت ایجاد نکنیم :

ما ایرانیان طبق روحیه و ذهنیت و روان‌شاعرانه و احساسی که داریم، اهل عراقیم! بر راه‌حل‌هایمان نیز عراق می‌کنیم. از آن‌ها امام‌زاده‌هایی می‌سازیم

که همهٔ امراض مان را شفا می‌دهد. این نگاه را از طرح بحث و راه حل "قانون و پارلمان" تا مبحث "حوزهٔ عمومی و نهادهای مدنی" داشته‌ایم.

امروزه بر حوزهٔ عمومی و نهادهای مدنی به عنوان یک راه حل و راهکار تأکید می‌شود. نکتهٔ اول در این رابطه نوعی اغتشاش معنایی است که ما دیگر در فرهنگ نظری و سیاسی مان به آن عادت کرده‌ایم! همان اغتشاش معنایی که همین چند سال پیش در رابطه با "جامعهٔ مدنی" داشتیم و یا هنوز در رابطه با مسئلهٔ "گفتمان" داریم.

برخی "حوزهٔ عمومی" را به معنای حوزهٔ غیر دولتی به کار می‌برند و منظوری مترادف با "جامعهٔ مدنی" - به معنای لایهٔ میانی بین دولت و شهروندان منفرد که هم احزاب مخالف و منتقد دولت و هم نهادهای غیر حزبی اعم از سندیکاها و NGOها را در برمی‌گیرد - دارند. برخی منظورشان از حوزهٔ عمومی تنها بخش‌های مدنی غیر سیاسی و یا غیر حزبی است که مستقیماً با سیاست یا قدرت کاری ندارند و یا به دنبال کسب قدرت نیستند بلکه در پی اصلاح و تغییر در حوزهٔ خاصی که در آن فعالند، هستند مانند سندیکاها و NGOها و... این تلقی نیز با تعریف دیگری از جامعهٔ مدنی مترادف است - تعریفی که جامعه را چهار لایه در نظر می‌گیرد: دولت، حوزهٔ سیاسی، خانواده و شهروندان منفرد - و برخی نیز از حوزهٔ عمومی تلقی هابرماسی دارند که معمولاً در فارسی با تعبیر عرصهٔ همگانی و عرصهٔ عمومی ترجمه شده است. آنها منظوری کاملاً متفاوت دارند. در عرصهٔ همگانی هابرماسی سندیکاها و اتحادیه‌ها نیز بیرون می‌مانند. این جا عرصه‌ای است که در آن گفت‌وگوی معمولاً مستقیم شکل می‌گیرد، عاری از هدف خاص و واحد عینی و سیاسی حزبی و سندیکایی و... است و به دنبال کُنش تفاهمی برای شکل‌گیری و رشد آزاد افکار عمومی است. این تلقی عمدتاً رسانه‌ها، پاتوق‌ها، نشست‌ها و نظایر آن را در برمی‌گیرد. سیاسیون ما عمدتاً معنای اول و دوم از حوزهٔ عمومی را مد نظر دارند.

نکتهٔ دوم در رابطه با طرح راهکار حوزهٔ عمومی و نهادهای مدنی در فضای سیاسی پس‌اصلاحات ما، پس‌زمینه و فضا و روحیهٔ نزدیک‌بینانهٔ حاکم بر آن است. راهکار حوزهٔ عمومی حتی گاه به عنوان یک بدیل استراتژیک برای اصلاحات مطرح می‌شود. نزدیک‌بینی حاکم بر سیاست‌ورزی انتخاباتی که زمان را حداکثر در مقاطع چهارساله می‌نگرد در فضایی که راهکار حوزهٔ عمومی در آن بحث می‌شود نیز موج می‌زند.

اما نکته سوم و اصلی در رابطه با این بحث آن است که چه به‌طور تاریخی به مسئله سیاست و موضوع خاص استبداد ایرانی بنگریم و چه از منظر اقتصادی کشورمان را بررسی کنیم که نفت بنیاد آن را تشکیل می‌دهد و البته در اختیار قدرت حاکم است؛ به این نتیجه می‌رسیم که در ایران "دولت" لکوموتیو قطار توسعه است و به نظر نمی‌رسد تا چند دهه نیز بتوان این معادله را بر هم زد. بنابراین هر تحولی می‌بایست در حوزه سیاست و دولت - نه حوزه عمومی و مدنی - "اتفاق" بیفتد - البته اگر تنها در حوزه سیاست "ادامه" پیدا کند، شکست می‌خورد! - ، و شاید تا سال‌های طولانی حوزه دولت بسیار قدرت‌مندتر از حوزه مدنی و عمومی باشد و دولت‌ها در ایران حوزه مدنی را یا زائده خود می‌سازند و یا آنها را محدود و یا سرکوب می‌کنند.

توجه به حوزه عمومی و مدنی بسیار میمون و مبارک است و آسیب‌شناسی درستی از روند تحول خواهی در تاریخ معاصرمان نیز می‌باشد. هر چند ردپای توجه به این حوزه و تلاش برای فعالیت در این عرصه و حتی نهادسازی در آن از دیرباز، رد پای در تاریخ کهن و جدیدمان دارد و مرحوم بازرگان در بحث از "احتیاج روز" نیز در قبل و پس از زندانش بر همین مسئله تأکید می‌کند؛ اما تبدیل آن به یک تأکید و توجه استراتژیک و تحلیل سیاست به عنوان عرصه توازن قوا و توجه به قدرت اجتماعی به جای توجه صرف به قدرت دولت و حداکثر احزاب سیاسی، گامی فراپیش در روند انباشت تئوریک - تجربی جنبش‌های تحول‌خواه در تاریخ ما دارد. اما و هزار اما، نباید بر این مسئله اغراق کرد. چرا که :

الف - این راهکار یک امر درازمدت است و نباید به نگاهی کوتاه‌مدت تبدیل شود و درخت گردویی است که دیر بار می‌دهد.

ب - حوزه عمومی و نهادهای مدنی حالاً‌حالاها در ایران قدرتی بسیار محدودتر از دولت و حوزه‌های سیاسی دارند و توسط دولت می‌توانند محدود و سرکوب شوند و یا مورد حمایت و زیر چتر امنیت قرار گیرند.

بر این اساس فعلاً باید درباره مسئله حوزه عمومی و نهادهای مدنی ایجاد حساسیت کرده و درباره آنها فرهنگ‌سازی نمود و در حد مقدور به نهادسازی پرداخت اما نباید درباره آنها حساب زیادی باز کرد و امید استراتژیک ایجاد نمود. شورانگیزی و شورآفرینی بر شوراها و تجربه ناشی از آن - یعنی تبدیل به زائده قدرت شدن و یا محدود و سرکوب شدنش - را نباید فراموش کنیم. اغراق درباره حوزه عمومی و نهادهای مدنی یا ناشی از بی‌سختی و بی‌برنامگی

استراتژیک و نوعی سیاسی کاری است و یا ناشی از عدم جسارت و شهامت در اعلام فقدان استراتژی و یا هر دو. نهادهای مدنی و نیز خرده جنبش‌های جامعه ما در طول یک سده اخیر همواره در ذیل و ظل یک جنبش عام اثرگذار بوده‌اند و هرگاه جنبش کلی و عامی وجود داشته نهادهای مدنی را نیز احیا و تقویت کرده و یا آنها نیز اثرگذار بوده‌اند. به عبارت دیگر نباید به این توهم دامن بزنیم که می‌توان از طریق خرده جنبش‌ها، و نهادهای مدنی جنبش کل را احیا کرد. شاید ما تا چند دهه نیز نخواهیم توانست از طریق خرده جنبش‌ها و نهادهای مدنی، جنبش عام را احیا و تقویت کنیم و یا بتوانیم به‌طور جدی و اساسی به این نهادها و جنبش‌ها اتکالی استراتژیک داشته باشیم. بنابراین حوزه سیاست، عرصه دولت و احزاب، هم‌چنان مهم‌ترین و اصلی‌ترین عرصه‌اند. به هر حيله بدین وادی رهی باید یافت! و هم‌چنان، و شاید تا دهه‌ها، متأسفانه این حوزه سیاست است که بر حوزه عمومی و مدنی اثر جدی می‌گذارد و نه برعکس.

تحلیل وضعیت، پیش درآمد بحث استراتژی و چه باید کرد :

هر استراتژی و چه باید کردی از درون یک تحلیل شرایط و جمع‌بندی وضعیت بیرون می‌آید. به علاوه آن که هر استراتژی متکی به برخی مبانی فکری و نظری است که بر آن اساس واقعیات تبیین می‌شوند و ارزش‌ها و نیز غایات آرمانی ترسیم می‌گردند.

مبنای نظری من در تحلیل پدیده‌های اجتماعی و تاریخی، دیالکتیکی است، و تأثیر دیالکتیکی عوامل عینی و ذهنی، ارادی و غیر ارادی، از این منظر هم می‌بایست به بسط و گسترش غیر ارادی عوامل عینی - اجتماعی، اقتصادی و... - مجال و فرصت داد و صبورانه منتظرشان ماند و هم به‌طور ارادی به فعالیت جدی و پیگیرانه فکری و عملی در جهت آرمان‌های خود - که امروزه در آرمان دموکراسی - در رویکرد لیبرال دموکراسی و دموکراسی فراگیر یا سوسیال دموکراسی - مورد وفاق قرار گرفته، پرداخت.

در رابطه با تحلیل وضعیت کنونی‌مان نیز سخن بسیار گفته شده است. در این رابطه تنها باید بر چند نکته تأکید نمود :

- ما وارث تاریخ خاصی هستیم و وضعیت کنونی ما در ادامه یک وضعیت تاریخی، با آسیب‌شناسی‌های گسترده و مختلفی است که در رابطه با آن و به ویژه در رابطه با دولت مطلقه و نیز برخی موانع فرهنگی در انطباق با شرایط پیش روی، قرار دارد.

- وضعیت ما در ادامه یک انقلاب که پایان بخش سلطنت پادشاهی بود و نیز در ادامه یک دوران اصلاحات است. یکی از مهم‌ترین مباحث تعیین‌کننده وضعیت در چند سال اخیر، بحث از پایان اصلاحات و یا امکان ادامه آن در چارچوب گذشته است. این بحث فعالان سیاسی و روشنفکری را به دو قسمت اصلی تقسیم کرده است. وحدت و هم‌سوئی استراتژیک پس از دوم خرداد اینک به تشتت و اختلافی سراسری در تهران و شهرستان‌ها تبدیل شده است. در نظر نگرفتن این تشتت و تکرر تحلیلی در ارزیابی از اوضاع و جمع‌بندی اصلاحات و امکان یا عدم امکان تداوم آن، نادیده گرفتن نیمی از صورت مسئله است. در تحلیل وضعیت، باید بر این تکرر استراتژیک، توجه و تأکید ویژه داشت.

- یک انقلاب نامرئی بنیادی در جامعه ایران اتفاق افتاده است. جامعه ایران از اواسط دوران قاجاریه از یک وضعیت تماماً سنتی وارد یک دوران جدید شد: جامعه‌ای ناموزون اما با غلبه وجه سنتی. اما به نظر می‌رسد بنا به دلایلی چون رشد شهرنشینی و طبقه متوسط، رشد سواد و آموزش عالی، حضور گسترده زنان در عرصه‌های مختلف به ویژه در آموزش عالی، رشد و گسترش کمی و کیفی رسانه‌های جمعی و ارتباطی، درهم تنیدگی بیش از پیش اقتصاد جهانی و...، از اواسط دهه ۶۰ جامعه ایران وارد مرحله تازه‌ای شده است: جامعه‌ای هم‌چنان ناموزون اما با غلبه وجه مدرن.

- انتخابات اخیر ریاست جمهوری، جدا از رفتار خاص انتخاباتی مردم - که باید مستقلاً درباره آن بحث نمود - بیان‌گر تغییر توازن قوا در حوزه سیاست یا به طور مشخص‌تر در حوزه قدرت بود، نه تغییر توازن قوا در حوزه اجتماعی. قبل و بعد از انتخابات، مردم و جامعه ایران تغییر بنیادی خاصی نکرده‌اند و پایگاه نیروهای سنتی نیز به همین شکل تغییری نداشته است.

- دولت ایران در وضعیت بحرانی بین‌المللی خاصی به سر می‌برد و ایران به یکی از سوژه‌های مشترک مورد توجه دول مختلف تبدیل گردیده‌است که این موضوع نیز می‌بایست به طور مستقل تحلیل شود و اثر آن بر وضعیت کنونی و بحث استراتژی و چه باید کرد مورد مذاکره قرار گیرد.

- ما در سه حوزه در وضعیت شدیداً متکثری به سر می‌بریم: اندیشه (مذهبی: اعم از سنتی، رُفرمیست، نوگرا - غیرمذهبی و ضدمذهبی: لیبرال دموکرات، سوسیال دموکرات و...)، استراتژی (اصلاح‌طلبی، رفراندوم و نافرمانی مدنی، نگاه به بیرون و...)، منافع (طبقاتی، قومی، جنسی و...). عدم توجه به این نکات، نادیده گرفتن بخش زیادی از واقعیت و بخش زیادی از نیروها در دانشگاه‌ها و دیگر طیف‌ها و طبقات است و به مرتب کوچک و کوچک‌تر شدن و نیز بی‌اعتبار شدن یک نیرو می‌انجامد، هر چند ممکن است همراه با انسجام کمی بیشتر، اما شکننده باشد.

انتخابات اخیر، فضای سیاسی و اخلاقی بین مجموعه افراد و نیروهای تحول‌خواه را آلوده کرده و انسجام نسبی قبلی آنها را از بین برده است. ادامه این حالت، و تشدید ناهم‌سوایی استراتژیک مجموعه تحول‌طلب در ایران، به تشتت و ناکارآمدی هر چه بیشتر منجر می‌شود. در حالی که انتخابات، آخرالزمان سیاست نیست. اما این انتخابات به چالش انواع سیاست‌ورزی‌ها به شدت دامن زد: سیاست‌ورزی انتخاباتی، سیاست‌ورزی تهییجی (نافرمانی و تظاهرات و رفراندوم) و سیاست‌ورزی تعلیقی (تدارک استراتژی جدید). هم‌چنین راهکارهای جدیدی نیز همچون حرکت از حوزه سیاست به حوزه عمومی و مدنی نیز مطرح شد. هر چند اکثر کسانی که این بحث را مطرح می‌کنند هم‌چنان به شدت به سیاست‌ورزی در حوزه سیاست مشغول‌اند.

آیا در آستانه مرحله‌ای هستیم که افراد و نیروهایی که دیدگاه‌های مختلفی پیدا کرده‌اند باید از هم جدا شوند و یا هم‌چنان می‌توان علی‌رغم دیدگاه‌های مختلف، تعامل و همکاری‌های مشترکی نیز داشت. تعامل بر اساس دغدغه مشترک، نه دیدگاه مشترک.

در دورانی که بنده آن را در یک ارزیابی توصیفی، دوران "تعلیق استراتژی" می‌دانم، پاسخ به پرسش بالا موضوع تعیین‌کننده‌ای در بحث از استراتژی و چه باید کرد است.

دوران تعلیق استراتژی، دوران پایان یافتن یک استراتژی، به خاطر تغییر توازن سیاسی یا اجتماعی یا هر دو، و هنوز آغاز نشدن و تکوین نیافتن استراتژی تازه است. دورانی است که باید به تدارک استراتژی تازه پرداخت و مجال رشد شرایط عینی را داد و با انباشت تئوریک - تجربی به استقبال آن رفت. وظایف دوران تعلیق استراتژی عبارتند از: صبر (جایگزینی دید درازمدت به جای کوتاه مدت)، اعتراض (بهره‌گیری از فضاهای موجود و برخورد

مشترک در سه حوزه دفاع از حقوق اساسی مردم، حقوق شهروندی افراد و منافع ملی)، انباشتِ تئوریک - تجربی (جمع‌بندی انتقادی اندیشه‌ها، انگیزه‌ها و استراتژی‌ها در سالیان و دهه‌های گذشته برای دستیابی به راهکارهای جدید)، ارتباط (نهادسازی اجتماعی، فرهنگ‌سازی برای فعالیت‌های مدنی، گفت‌وگو و تعامل از ساده به پیچیده برای مفاهیم و ایجاد هم‌سوییِ حداقلی عملی).

بخش دوم

توضیح دو وضعیت: فضای سیاسی با ریتمِ کند - فضای سیاسی با ریتمِ تند:

• راهکارهای معمول در وضعیتِ با ریتمِ کند:

- صبر و انتظار که منجر به بقای رهبران و انفعال و فاصله‌گیری نیروها و ذوب شدن آن‌ها در زندگی روزمره می‌شود

- تغییر اجباری زمین بازی (مثلاً از سیاست به فرهنگ و ...)

- ادامه بازی گذشته با همان استراتژی

- شدت دادن به بازی و تند کردن استراتژی و ورود به یک رویارویی نابرابر (سیاسی یا نظامی و...)

• توضیح وضعیت کنونی به عنوان یک "وضعیت خودویژه": فضای سیاسی با ریتم آرام - فضای نه کاملاً بسته، نه کاملاً باز؛ بلکه فضای نیمه بازِ ناکارآمد

داخلی همراه با وضعیت متلاطم و بحرانی بین‌المللی

بررسی سه نوع سیاست‌ورزی در وضعیت کنونی :

تحلیل انتقادی انواع سیاست‌ورزی‌ها در وضعیت کنونی با "تأکید بر تکرار" و "پرهیز از توهم" و توجه ویژه به جمع‌بندی اجتماعی - تاریخی از وضعیت کنونی.

۱ - سیاست‌ورزی انتخاباتی :

طرح و بررسی انتقادی پیش‌فرض‌ها (هم‌چون : امکان تکرار تجربه دوم خرداد از سوی مردم - امکان بهتر عمل کردن در داخل قدرت با استفاده از تجارب دولت خاتمی) و ویژگی‌های این نوع سیاست‌ورزی (هم‌چون : خوش‌بینی به راست داخلی و امکان تغییر یا تحمیل تغییر به آن - ارزیابی نادرست از نیروی خود و نسبت با مردم - شتاب و نزدیک‌بینی و دوقطبی دیدن عرصه استراتژی - اختلاف دیدگاه بین برخی سران جریان‌ها و بین بخش مهمی از بدنه آنها - آلوده کردن فضای سیاسی و روابط داخلی بین مجموعه نیروهای تحول‌خواه و صف‌بندی غیر ضروری و انشقاق مخرب با ارزشی کردن استراتژی خود - در نظرگیری امکان بازگشت به کار و مناصب قبلی به خاطر عادت به یک نحوه معیشت)

۲ - سیاست‌ورزی نافرمانی و تهییجی :

بحث نافرمانی مدنی و فراندوم را برخی به عنوان یک تحلیل تئوریک مطرح می‌کنند و می‌گویند به دنبال فرهنگ‌سازی و هدف‌گذاری جدیدند تا ارائه یک استراتژی بدیل. اما برخی آن را به عنوان یک استراتژی مطرح می‌کنند. بررسی و نقد ما متوجه طیف دوم است.

طرح و بررسی انتقادی پیش‌فرض‌ها (هم‌چون : درون‌مایه قانون‌محور برآمده از تجربه اصلاحات - توقع و تمنای رفتار معقول از جریان راست در پذیرش پیشنهاد منطقی فراندوم به‌خاطر منطق بی‌طرفانه و مسالمت‌جوی آن و یا فشار جامعه و یا فشار بین‌المللی) و ویژگی‌های این نوع سیاست‌ورزی (هم‌چون : ارزیابی نادرست از خود و نیروی بالفعل مردم - نوعی خوش‌بینی یا اتکای استراتژیک به مداخله راست جهانی در برخی افراد - شتاب و

نزدیک بینی - دامن زدن به نفرت سیاسی بین افرادِ مجموعهٔ تحول خواه و صفتبندی غیر ضروری و انشقاقِ مخرب با ارزیابی کردنِ استراتژیِ خود)

۳ - سیاست‌ورزیِ انباشت و آمادگی :

طرح و بررسیِ حمایتیِ پیش‌فرض‌ها (هم‌چون : به پایان رسیدنِ اصلاحاتِ علی‌رغمِ برخی دستاوردها - ارزیابیِ غیرِ جنبشی از مردم و نیروها و برآورد و ارزیابیِ "تشکیلاتی - نفتی" از جریانِ راست - ضرورتِ حرکت به سمتِ جمع‌بندی و انباشت و نیز تعیینِ اجتماعیِ نیروها - ضرورتِ گفت‌وگوی باز و فراگیر و بدونِ شتابِ همه‌گرایشات برای مفاهمه و هم‌سوییِ عملی در سه حوزهٔ "حقوقِ اساسیِ ملت، حقوقِ شهروندیِ آحادِ مردم، دفاع از منافعِ ملی" و بازسازی و ذخیرهٔ یک اعتبارِ ملیِ مبتنی بر اعتمادِ مردم به خاطرِ صداقت و سلامت و مواضعِ مستقل در نقدِ راستِ داخلی و راستِ جهانی جهتِ نقشِ آفرینی در شرایطِ مقتضی و ضرورتِ فراگیری و تکثیرِ این سیاست‌ورزان از مذهبیِ سنتی تا غیرِ مذهبی، بر محورِ ایران) و ویژگی‌های این نوعِ سیاست‌ورزی (هم‌چون : عدمِ خوش‌بینی به راستِ داخلی و عدمِ امکانِ اصلاحات در ادامهٔ مشیِ گذشته - عدمِ اتکا به راستِ جهانی - فراگیری و تکثیرِ ملی از مذهبی‌های سنتی تا غیرِ مذهبی - دعوت به دوستی و پرهیز از خصومت و هم‌سویی بر اساسِ دغدغه‌ها و نه دیدگاه‌های مشترک و عدمِ حذفِ هیچ نیرویِ مستقل و ملی و تحول‌طلب - پذیرشِ تکثیرِ استراتژی‌ها در دورانِ عدمِ اشتراکِ فراگیر در استراتژی و امکانِ عملِ مستقل در مواردِ اختلاف).

• مقایسهٔ اجمالی سه نوع سیاست‌ورزی (مثلاً در نتیجه‌گرا و معطوف بودن به پیروزی در کوتاه مدت در یک استراتژی و تأثیرگذار بودنِ مدت‌دار در استراتژیِ دیگر و...)

• تحلیلِ این که رابطهٔ این سه نوع سیاست‌ورزی چگونه می‌بایست باشد

لزومِ اصلاحِ فضای تخریب و قفل‌شدهٔ موجود که هر گفت‌وگویی را غیرممکن می‌کند و پذیرشِ تنوعِ استراتژی‌ها و ارزیابیِ نکردنِ هیچ یک از آنها، هر چند این نوع رابطه در شرایطِ کنونی عملی نیست و نیاز به فرهنگ‌سازی و تمرین دارد.

چند نکته در جمع‌بندی :

- اگر ریتم فضای سیاسی در ایران تغییر کند باید بحث دیگری در رابطه با "چه باید کرد" مطرح کرد. اما به نظر می‌رسد اعتبار این بحث تا مدت‌ها برقرار باشد.

- به نظر می‌رسد در شرایط کنونی در میان نخبگان و فعالان سیاسی، انگیزه‌های انتخاباتی و کارآمدی فعالیت‌های تهییجی به تدریج کاهش می‌یابد و میل به رهیافت دیگری بیشتر می‌شود : صبر و انتظار که "تئوری بقا"یی منفعل و کاهنده است.

بنابراین باید سعی کرد به جای رهیافت صبر و انتظار، راهکار صبر و اعتراض (و انباشت و ارتباط) را تحکیم کرد که هم در بردارنده بقایی فعال است و هم سازنده و واقع‌گرا و کسب‌آمادگی مبتنی بر انباشت و ارتباط برای تأثیرگذاری به هنگام در قالب یک استراتژی که باید به تدارک و تولدش - برای پس از دوران تعلیق استراتژی - کمک کرد.

- چشم‌انداز خوش‌بینانه به آینده مبتنی بر انقلاب نامرئی از منظر پایین (تغییر بنیادی جامعه ایرانی) و تسطیح تدریجی روند دموکراتیزاسیون از منظر بالا (حذف سلطنت و امکان و ضرورت تعدیل روحانیت، به عنوان دو نهاد دیرپای جامعه ایرانی).